بسم الله الرحمن الرحيم

شـــوق فرمانبری

ویــژهٔ تجمـع بزرگ «لبیک یا حسـین علیه‌السلام»

مجموعه کتابچه‌های مناسبتی / ۹۷

تهیه، تنظیم و نشر: **مجتمع فرهنگی-آموزشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امـور خیـریه**

نویســنده: اعظم عظیمی طراح جلد: مهدی جعفری

طـراح گرافیک: مریم سادات منصوری صفحه آرا: مریم سادات منصوری

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وابسته به سازمان اوقاف

نوبت چاپ: پاییز ۱۳۹۵

شمارگان: ۵ هزار نسخه

قیمت : ۱۰۰۰ تومان

غیرقابل فروش / اهدایی

سازمـان اوقاف و امور خیریه
معـاونت فـرهنگی و اجتمـاعی

@mfso94

سایت سازمان: www.oghaf.ir
سایت معاونت: www.mfso.ir
سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل‌لوشاتو، سازمان اوقاف و امورخیریه، معاونت فرهنگی واجتماعی.
آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی، مجتمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه. تلفن: ۳۸۱۸۷۱۰۸-۰۲۵

۵ فریم‌های بالابر • برای شروع

۹ این منبر پدر من است • راحتِ روح علی علیه‌السلام
هرچه «او» بخواهد • آن جا که رهبر باشد

۱۵ نقاب بر چهره • نامه‌های کوبنده
جانشین رهبر؟! • روشنگری

۲۱ حاکم فاسق؟! • شلوغی باطل‌ها
کوتاهی هجده هزار دست • روز دهم

۲۷ هدایت خون • سکوت را شکسته است
قیام پس از قیام • لباس‌های ملیله دوزی شده

مقدمه

کتابچه‌های «فانوس» هرچند اندازهٔ کوچکی دارند و صفحاتشان کم است، اما سرچشمهٔ نورشان منبع لایزالی است که همهٔ جهان را در تمامی زمان‌ها در برمی‌گیرد.

«سبک زندگی اسلامی» محور موضوعات فانوس است که از چهار جهت پنجره‌ای رو به آن گشوده شده: سیرهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام {کتابچه‌های سبز}، زندگی دینی{کتابچه‌های فیروزه‌ای}، مناسبت‌های مذهبی {کتابچه‌های اُکر} و رویداد سیاسی-اجتماعی {کتابچه‌های ارغوانی}.

مطالعهٔ این کتابچه‌ها تن‌ها حدود ۱۴ دقیقه وقت می‌گیرد. امید آنکه «مجموعه کتابچه‌های فانوس» چراغی باشد به‌سوی «خوب زندگی کردن». به سوی «حیات طیبه»، «زندگی پاکیزه».

بخشید چند لحظه...

فریم‌های بالابر

موبایلت زنگ می‌خورد، باز هم از کانون فرهنگی قرآنی امامزاده است. مثل همیشه خواهش می‌کنند با دوربینت بیایی و از مراسم عکس بگیری. چند روز قبل دوربینی نو خریده‌ای و نمی‌دانی دوربین قدیمی‌ات را چه کنی! نیازی به بیشتر فکر کردن نیست. دوربین قدیمی‌ات را از همین لحظه «وقف» کن برای کانون امامزاده. هر فریمی که عکس بگیرند «تو» یک پله به خدا نزدیک‌تر می‌شوی.

برای شروع

پذیرفتن یا نپذیرفتن ولایت؛ لبّیک واقعی به مولا و امام گفتن یا نگفتن؛ این مسألهٔ اصلی عاشوراست. در یک سوی ماجرا امام حسین علیه‌السلام است و یارانش، نمونهٔ اعلای کسانی که به امامشان «لبّیک» گفتند و هیچ‌گاه از پذیرش ولایت کناره نگرفتند و در سویی دیگر، دشمنان و افرادی که «لبّیک» گفتند و نامه نوشتند و مدتی بعد مقابل امامشان ایستادند!

امام حسین علیه‌السلام در زمان امام علی علیه‌السلام، هم‌پای «او» با دشمنان در نبرد است. وقتی امام حسن علیه‌السلام به امامت می‌رسد در جنگ و در صلح، از امام خود تبعیّت می‌کند. در دوران امامتش با خلافت معاویه مخالف

است، امّا خوب می‌داند که قیام در مقابل حاکم ریاکاری چون معاویه، به شکست خواهد انجامید. با مرگ معاویه و روی کار آمدن خلیفهٔ فاسقی چون یزید و دعوت کوفیان از ایشان برای امامت، قیام را بر خود واجب می‌داند و راهی کوفه می‌شود، اما بی‌وفایان کوفی که سال‌ها پیش نیز به علی علیه‌السلام خیانت کرده‌اند، این بار نیز امامشان را تنها رها می‌کنند.

شهادت امام حسین علیه‌السلام به جامعهٔ اسلامی جان تازه‌ای می‌دهد. شیعیان کوفه پشیمان می‌شوند و قیام توّابین را به راه می‌اندازند و آرام‌آرام جامعهٔ اسلامی بیدار می‌شود و شورش‌هایی علیه حکومت شکل می‌گیرد و سرآخر نیز حکومت اموی از بین می‌رود تا نشان دهد «لبّیک» نگفتن به امام، سرانجامی جز تباهی ندارد.

بازوی ولیّ زمان

این منبر پدر من است!

از همین نوجوانی موضعش در مقابل حق و باطل روشن است. دفاع از امام و رهبر را در هر جا که باشد لازم می‌داند. وارد مسجد پیامبر ﷺ می‌شود. خلیفه را بر فراز منبر در حال سخنرانی می‌بیند. بی‌محابا از پله‌های منبر بالا می‌رود و به خلیفه دستور می‌دهد: «از منبر پدر من پایین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو!» خلیفه که قافیه را باخته می‌گوید: «پدرم منبر نداشت!» پس از تمام شدن سخنرانی می‌پرسد: «چه کسی این حرف را به تو یاد داده؟» و حسین علیه‌السلام پاسخ می‌دهد: «هیچ کس!»

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۴۴

راحتِ روح علی علیه‌السلام

جوان رشیدی شده است. امام علی علیه‌السلام در شرایط دشوار این روزها چشم امیدش به «او» و امام حسن علیه‌السلام است. امام علی علیه‌السلام در جنگ جمل، فرماندهی جناح چپ را به حسین علیه‌السلام واگذار می‌کند. حسین علیه‌السلام در جنگ صفین چه از راه سخنرانی‌های پرشور و تشویق یاران امام علی علیه‌السلام به نبرد و چه از راه جنگیدن با دشمن، نقش بزرگی را ایفا می‌کند و هرچه در توان دارد برای رهبر، مولا و امامش، انجام می‌دهد. برایش فرقی ندارد کجا باشد و در چه زمانی، هرچه رهبر و مولایش امر کند، بدون چون و چرا عمل می‌کند.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۹۴ و ۱۴۴

هرچه «او» بخواهد!

پس از شهادت پدر، غربت برادرش امام حسن علیه‌السلام را با همهٔ وجود لمس می‌کند. مردم، رهبرشان را تنها گذاشته‌اند و هر یک پی زندگی خود رفته‌اند، اما امام حسین علیه‌السلام حتی یک لحظه هم امامش را تنها نمی‌گذارد. وقتی امام حسن علیه‌السلام، آهنگ نبرد با شامیان می‌کند، حسین علیه‌السلام در بسیج و اعزام نیروها نقشی فعّال دارد و خود پیشاپیش لشکر حرکت می‌کند. هنگامی که معاویه پیشنهاد صلح می‌دهد امام حسن علیه‌السلام از «او» نظرخواهی می‌کند و حسین علیه‌السلام هیچ نمی‌گوید و ابراز می‌کند که تابع امر رهبر، امام و مولایش امام حسن علیه‌السلام است. برای سربازی چون حسین علیه‌السلام، فرمان، فرمان مولا و امام است. فقط همین.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۴۵

آن جا که رهبر باشد...

احترام و توجّه حسین به امامش، امام حسن علیه‌السلام زبانزد مردم است. همه می‌دانند در مجلسی که امام حسن علیه‌السلام باشد، «او» لب به سخن باز نمی‌کند. وقتی که مردم در کنار خانهٔ خدا برای زیارت و تبرک جستن به این دو فرزند فاطمه علیهاالسلام هجوم می‌آورند، حسین علیه‌السلام نگران جانِ رهبرش می‌شود، «او» را در بر می‌گیرد و از ازدحام مردم دور می‌کند. وقتی معاویه در مجلسی زبانِ توهین به امامش باز می‌کند، حسین علیه‌السلام می‌خواهد جواب درخوری نثارش کند اما به فرمان امامش، امام حسن علیه‌السلام، سکوت می‌کند.

- الإرشاد، ج ۲، ص ۱۵

نقطه سرِ خط

تازه از هیئت آمده‌اند بیرون، بحثشان در خصوص خرید کالای ایرانی هنوز تمام نشده است. یکی‌شان موافق است و دیگری مخالف. یکی‌شان از دلایلش می‌گوید و دیگری انکار می‌کند. اولی کلافه شده، وقتی می‌بیند بحث و دلیل علمی و اقتصادی آوردن فایده‌ای ندارد می‌گوید: «اصلا رهبر گفته، اگه ما تابع رهبریم باید گوش بدیم!»

آن دیگری یادش می‌آید چند لحظه قبل را. در میانهٔ هیئت فریاد می‌زدند کاش در کربلا بودند و برای حسین علیه‌السلام جان می‌دادند! به این فکر می‌کند که اینجا - که «کربلا» نیست و خرید کالای مرغوب ایرانی هم جان نیست- به حرف رهبرش عمل نمی‌کند! حالا واقعا اگر آن زمان بود، حاضر بود برای حسین علیه‌السلام جان دهد؟

مخالف طاغوت

نقاب بر چهره

معاویه استاد دو رویی است. مغیرة بن شعبهٔ بی‌بندوبار که از مجالس خصوصی او با خبر است، با تأسف دربارهٔ معاویه می‌گوید:

«معاویه، خبیث‌ترین افراد مردم است!»

معاویه به خوبی می‌داند که نباید در ملاءعام مرتکب خطایی شود که دینداری‌اش در ذهن مردم شبهه‌ناک شود؛ پس تظاهر به مذهب را شیوهٔ خود کرده است. امام حسین علیه‌السلام ذره‌ای رهبری معاویه را قبول ندارد اما می‌داند که با این نقاب بر چهره و ظاهرسازی‌های معاویه اگر قیام کند محکوم به شکست خواهد بود پس روشنگری را به گونه‌ای دیگر ادامه می‌دهد.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۴۹

نامه‌های کوبنده

معاویه نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشته است و ایشان را تهدید کرده که در صورت مخالفت با وی عواقب سختی در انتظارش خواهد بود. نمی‌داند که این برخوردها باعث نمی‌شود که حسین علیه‌السلام رهبری معاویه را قبول کند. امام علیه‌السلام در پاسخ می‌نویسد:

«فتنه‌ای را بزرگ‌تر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم!»

حال که نمی‌تواند شمشیر را از غلاف بیرون بکشد و قیام کند، با زبان و قلم، با رهبری کسی همچون معاویه مخالفت می‌کند.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۵۱

جانشین رهبر؟!

معاویه به دنبال کامل کردن نظام شاهنشاهی خویش است. یزید را ولیعهد کرده است و به دنبال کسب بیعت برای اوست. به مدینه آمده است و خدمت امام حسین علیه‌السلام رسیده تا موافقت او را نیز جلب کند. امام پاسخی دندان شکن می‌دهد:

«او جوان سگباز و کبوترباز و بوالهوسی است که عمرش با ساز و آواز و خوش‌گذرانی سپری می‌شود.»

فساد یزید، امری پنهانی نیست. او شایستگی رهبری جامعهٔ اسلامی را ندارد.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۵۲

روشنگری

موسم حج است و امام حسین علیه‌السلام قریب به هزار نفر از صحابه و تابعین و بنی‌هاشم را در منا به گرد خود جمع کرده است. نگران نابودی و مغلوب شدن حق در این زمانهٔ پر تزویر و دروغ است. جنایات معاویه را برمی‌شمارد و عافیت‌طلبان را سرزنش می‌کند. ویژگی‌های حاکم شایسته را برمی‌شمرد و اوضاع حاکمان وقت را با آن مقایسه می‌کند. کسی که به خدا «لبّیک» می‌گوید تا آخر با زبان و قلم و جان و مال شمشیر و همه چیز پای حرفش می‌ایستد.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۵۷

نقطه سرِ خط

عده‌ای مخالفتِ با شاه را درست نمی‌دانند و می‌گویند هرچه باشد شاه و پادشاه است! امام خمینی رحمه‌الله با دیگران فرق دارد. در اولین بیانیه سیاسی‌اش از همه دعوت می‌کند برای نجات دین قیام کنند. وقتی علی امینی، نخست وزیر شاه برای دیدار با علماء و مراجع تقلید به قم می‌آید امام او را تکریم نمی‌کند. هرجا که امکانش باشد با زبان و قلم با حکومت فاسق مبارزه می‌کند و وقتی هم شرایط را مناسب می‌بیند همه را دعوت به قیام می‌کند. کسی که به امام حسین علیه‌السلام لبیک بگوید همچون او با هرچه می‌تواند علیه حکومت فاسق قیام می‌کند.

از غنچه جمادی تا خروش خرداد، مجله پیام زن، ش ۹۱

من انقلابی ام

حاکم فاسق؟!

معاویه از دنیا رفته است. یزید که حالا بر تخت سلطنت نشسته خیالش از امام حسین علیه‌السلام آسوده نیست. به ولیدبن عتبه، حاکم مدینه می‌نویسد: «از حسین بیعت بگیر و به او فرصت تأخیر نده».

ولید، امام علیه‌السلام را احضار می‌کند. او که در دوران حیات معاویه نیز ولایت عهدی یزید را نپذیرفته است این بار هم از بیعت سر باز می‌زند. بیعت با یزید یعنی زدن مهر تأیید بر حکومت حاکمی فاسق!

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۱۶۳

شلوغی باطل‌ها

برای حسین علیه‌السلام چاره‌ای جز هجرت از مدینه نمانده. می‌داند که دیگر مدینه را نخواهد دید. دو شب در کنار قبر جدش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌ماند و با مزار عزیزانش وداع می‌کند. وصیت نامه‌اش را به محمدبن حنفیه می‌سپارد. در آن نوشته: «اصلاح امت جدم را می‌جویم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.»

یاران، فرزندان، برادران، خواهران و برادرزاده‌هایش به ندایش «لبّیک» می‌گویند. شیعهٔ با بصیرت، هیچ‌گاه امام و رهبرش را در شلوغی باطل‌ها گم نمی‌کند.

- امالی، ص ۱۵۲

کوتاهیِ هجده هزار دست

روزی نیست که برای امام نامه‌ای از کوفه نرسد؛ نامه‌هایی که صدای لبیک‌شان به حسین علیه‌السلام گوش فلک را کر کرده است. با شور و هیجان از امام درخواست می‌کنند که به کوفه رود و رهبرشان باشد. امام، مسلم بن عقیل را به میانشان می‌فرستد. مردم گرد مسلم حلقه می‌زنند و هجده هزار بیعتش می‌دهند. مسلم نامه‌ای برای امام می‌نویسد و از همدلی مردم با ایشان می‌گوید و می‌گوید: «بیا.» امام حجت را بر خود تمام می‌داند. کاروان با وجود همهٔ هشدارهایی که از بی وفایی کوفیان می‌شنود به راه می‌افتد.

- منتهی الآمال، باب پنجم، مقصد دوم، فصل ششم

روز دهم

برای مردم کوفه کافی بود تا عبیدالله بن زیاد تهدید و تطمیع‌شان کند. آن‌ها پیروان سست عنصری هستند که مسلم را تنها گذاشته‌اند و در عوض به لشکر عمر سعد پیوسته‌اند. کوفیان حالا در مقابل کسی صف کشیده‌اند که هر روز به کوفه می‌خواندنش؛ هزاران نفر در مقابل هفتاد و چند تن. جنایتی که با نامه‌های دروغین آغاز شد. در روز دهم محرم به اوج خود رسید و خائنان تصور کردند پایان گرفته است، اما در حقیقت «عاشورا» مقدمه و آغازی شد برای جوش و خروش امت اسلام و آزادگان جهان، برای تولد یک واژه زیبا: «لبّیک»؛ «لبّیک» به «حسین علیه‌السلام» در همه حال و شرایط و در هر زمان و هر مکان.

◆ منتهی الآمال، باب پنجم، مقصد سوم، فصل سوم

نقطه سرِ خط

آن‌ها سه هیئت از سه مسجد بازار تهران هستند که از دل عزاداری‌های حسین علیه‌السلام سربرآورده‌اند. می خواهند به حسین علیه‌السلام در همین زمان لبّیک بگویند. همگی متحد می‌شوند و در سال ۱۳۴۲ حزب مؤتلفهٔ اسلامی را تشکیل می‌دهند تا اقدامات سازماندهی شده‌ای علیه شاهِ یزیدمسلک داشته باشند. پیروِ روحانیت هستند و سعی در مدیریت تظاهرات و عزاداری‌های هدفمند دارند. در واکنش به اعمال ضد اسلامی و خیانت‌کارانهٔ رژیم، حسنعلی منصور نخست وزیر شاه را از میان برمی‌دارند و چهار نفرشان در این مسیر به شهادت می‌رسند. لبیک و انقلابی بودن یعنی همین. ایستادن پای رهبر تا پای جان.

تاریخچه هیئت‌های مؤتلفهٔ اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، www.irdc.ir

طنین ندای حسین علیه‌السلام

هدایت خون

خون حسین علیه‌السلام، پردهٔ ریای بنی‌امیه را فرو انداخته است. مردم پی به چهرهٔ واقعی یزید برده‌اند. یزید به ناچار نقاب دیگری به چهره می‌زند و از خاندان امام دل‌جویی می‌کند. هر روز زنان بسیاری در دارالحجاره جمع می‌شوند و از شنیدن مصیبت حسین علیه‌السلام بر سر و سینه می‌زنند. افشاگری‌های زینب علیهاالسلام خون مردم را به جوش آورده. خون حسین علیه‌السلام حجت را بر همه تمام کرده. هنوز هم برای لبّیک گفتن به او دیر نیست. مردم کوفه می‌خواهند به کاخ حمله کنند و یزید را بکشند. یزید به سرعت خاندان امام را به مدینه می‌فرستد.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۲۱۷

سکوت را شکسته است

دیگر شور شهادت در سرها نبود. مردم از ترس از دست دادن رفاه و آسایش، ولایت هر حاکم ستمگری را می‌پذیرفتند. اما عاشورا، ورق را عوض کرده است. حسین علیه‌السلام سکوت مرگبار بیست ساله را شکسته و فریاد عدالت‌خواهی را با حنجرهٔ بریده‌اش به دورترین ممالک اسلامی رسانده است. مردم به یادآورده‌اند که نباید به ولایت طاغوت گردن بگذارند. وقتی ابن زیاد بر روی منبر با افتخار از پیروزی بر حسین علیه‌السلام می‌گوید، پیرمردی نابینا برمی‌خیزد و بر سر او فریاد اعتراض می‌کشد و در این راه جانش را نیز می‌دهد.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۲۲۰

قیام پس از قیام

حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده است اما انگار هنوز ندای هل من ناصر او به گوش مردم می‌رسد و در انتظار لبّیک است. شیعیانی که در کارزار کربلا به این ندا لبّیک نگفته‌اند سخت پشیمان‌اند و نام خود را توّابین گذاشته‌اند. خداوند توبه پذیر است اما هر توبه‌ای آداب خود را دارد. توّابین می‌دانند تا انتقام خون حسین علیه‌السلام را نگیرند ننگ این گناه از دامنشان پاک نخواهد شد. مختار ثقفی نیز که در زمان شهادت امام در زندان بود بعد از قیام توّابین آزاد شده است و خشمگین به تعقیب و مجازات قاتلان حسین علیه‌السلام می‌پردازد.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۲۲۸

لباس‌های ملیله دوزی شده

سال‌ها از قیام حسین علیه‌السلام می‌گذرد. عباسیان با شرح ستم‌گری‌های بنی‌امیه نسبت به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مردم را علیه آن‌ها شورانده و بساط سلطنت اموی را برچیده‌اند. ابوالعباس، اولین خلیفه عباسی دستور می‌دهد سفره‌ای بر روی جنازه‌های امویان پهن کنند و غذای مفصلی بر آن سفره می‌خورد و آن‌گاه دستور می‌دهد جنازه‌ها را در راه‌ها بیاندازند. مردم می‌بینند که سگ‌ها پای جنازه‌هایی را در کوچه‌ها گرفته و می‌کشند که لباس‌های ملیله دوزی شده بر تن دارند. لبیک دروغی به رهبر گفتن و مقابل او ایستادن پایان و عاقبتی جز شکست ندارد.

- سیرهٔ پیشوایان، ص ۲۲

نقطه سرِ خط

امام خمینی رحمه‌الله، ندای هل من ناصرِ حسین علیه‌السلام را از پس قرن‌ها می‌شنود و قدم در مسیر دشوار لبّیک به او می‌گذارد. مردم پای امامشان می‌ایستند و شاه را سرنگون می‌کنند. هنوز انقلاب پا نگرفته که جنگ آغاز می‌شود لبیکی دیگر گفته می‌شود به امام و رهبر... این مردم می‌مانند پای حکومت و رهبرشان تا سال‌های سال در تحریم‌های خاص در جنگ‌های سخت و نرم. در جنگ‌ها و شبیخون‌های فرهنگی... و حالا این من و تو هستیم و یک لبیک... لبیکی که به امام زمانمان و جانشین برحقش بگوییم و بایستیم پای لبیک... لبیک یا حسین یعنی همین! ایستادن پای رهبر تا آخرین نفس.